**کوران بینا**

**حکمت، علی اصغر**

استاد گرانمایه باستانی پاریزی در مقالهء ممتع و جالب و جاذب و مطلوب و بدیع و فصیح خود در تحت عنوان«تن آدمی شریف است»که در شمارهء مردادماه مجلهء شریفهء یغما بطبع رسیده مثل سایر مقالات شیرین خود قلب ناچیز این بنده را نیز جلب کرد و از آن‏ بهره‏ور و متمتع گشتم-مخصوصا مقالات نغز ایشان از آن جهت مطبوع طبع و جالب خاطر است که از روایات و حکایات عصر اخیر و حتی از دورهء معاصر اشاراتی دارد و لطائف فراوان این زمان را که تاکنون جمع‏آوری و تدوین نشده است بدقت و صحت ضبط کرده‏اند.

در شماره اخیر در باب«چشم»سخن را بسط داده‏اند و از این کریمهء الهی که‏ گرانبهاترین اعضاء بدن است بحث مفصلی فرموده‏اند.تا آنجا که بذکر کوران روشندل‏ پرداخته و از موسیقی شناسان و سرایندگان نامی از حلیهء بصر عاری بوده‏اند نام برده‏اند.

اما آنچه در این مقالهء شیوا و کلام پر معنی منقصتی بنظر رسید این نکته بود که از گویندگان و شعرای نابینا ذکری بمیان نیاورده‏اند در حالتی که از زمان هومر یونانی‏ (Homer) (قرن یازده ق.م)که اولین شاعر کور و نابینای عصر قدیم است تا این زمان چه بسیار روشن بینائی بظهور رسیده‏اند که از زینت بصر عاری ولی بزیور بینائی دل متحلی بوده‏اند. در تاریخ ایران و اسلام-البته قبل از همه-رودکی-پدر شعر فارسی:ابو الحسن عبد اللّه بن‏ محمد بخارائی یا سمرقندی است که در هشت سالگی قرآن مجید را از راه گوش بدل سپرد و مقام او مستغنی از شرح و توصیف است.این استاد بزرگ و پیشوای شاعران باستان در سال 339 یا سال 329 ه.در گذشته است.

ولی قبل از او بدو قرن یک شاعر پارسی نژاد عربی زبان بظهور رسید که نام او زیب‏ و زینت ادب عرب است و او ابو معاذ بشار بن برد است که المهدی خلیفهء سومین عباسی(158- 169 ه)را مدح گفته.این ادیب و شاعر روشن روان که همواره به نژاد پارسی خود فخر و مباهات می‏کرده همان است که در این دو بیت لطیف به نابینائی ولی به شنوائی خویش‏ اشاره کرده و می‏گوید:

یا قوم اذنی لبعض الحی عاشقة و الاذن تعشق العین الحیانا قالوا بمن لاتری تهوی فقلت لهم‏ الاذن کالعین توفی القلب ما کانا

\*\*\* نزدیک به شصت سال قبل در قاهره مقالاتی بنام«شذور الابریز فی نوابغ العرب و الا نکلیز»نگاشته می‏شد و در مجلهء المقتطف در قاهره بطبع می‏رسید.که بزرگان خردمند این دو ملت را با یکدیگر تطبیق کرده است از جمله در مقالهء ابو العلاء المعری شاعر نابینای‏ شام(متوفی 449 ه)را با جون میلتون Milton گویندهء کور و روشن بین انگلیسی(متولد 1608 م و متوفی 1674 م)مقایسه می‏کند.

بیاد دارم که هم در آنجا فصلی از نابینایان بینا دل به تفصیل آورده است.

میلتون گویندهء دو منظومهء بزرگ بنام«بهشت گمشده»و«بهشت باز یافته»است

ẓThe Paradise lostẒẓThe Paradise regainedẒ که هر دو از فرط فصاحت و کمال بلاغت در عداد ادبیات کلاسیک جهان قرار گرفته او همچنان کوری بوده‏ است که اشعار جاویدی خود را برای زن و دخترش می‏گفته و آنها می‏نوشته‏اند.

از جمله این گویندگان اعماء در اسلام مردی نام‏آور است که کمتر در ایران معروف‏ می‏باشد ولی چون نزد استادی ایرانی بنام«محمد شریف»تعلیم گرفته و بدست او از مرضی‏ مزمن شفا یافته بایستی از آن مرد بزرگ در ایران به نیکی یاد کرد.

وی شیخ داود بن عمر الانطاکی است ملقب به«الشیخ الاکمه»و معروف به«بصیر» که در سال 1008 ه وفات یافته و از مفاخر قرن دهم هجری تاریخ اسلام است.این حکیم‏ و محقق و طبیب و نویسنده که کتاب«تذکرة اولی الالباب و الجامع للعجب العجاب»را در طب تألیف کرده و قصیدهء عینیه معروف ابن سینا را شرح فرموده و کتاب دیگر بنام‏ «تزیین الاسواق بتفصیل اشواق العشاق»و هشت کتاب دیگر بزرگ تألیف کرده که همه از آثار مخلد اوست.گویند او نیز در هفت سالگی از طریق سامعه قرآن مجید را حفظ کرده بود.

در عصر ما مرحوم تقی شوریده(فصیح الملک)شیرازی که خود از نابینایان روشن‏ روان است(متوفی 1344 ه.ش در شیراز)کتابی در دست تألیف داشت بنام«نامهء روشندلان» که در آن شرحی از شاعران کور و نابینا را جمع و تدوین کرده بود ولی گویا زینت اتمام‏ نیافت.شوریده خود نیز از اجلهء طایفه گویندگان نابیناست که اگر بعضی از هزلیات و اهاجی‏ رکیکه از طبع سرشار او سر نزده بود تحقیقا در عداد رودکی و بشار و ابو العلا قرار می‏گرفت‏ چنانکه خود گوید:

من نه شوریده اعمایم کاندر این عصر بو العلای دگر و ابن عمید دگرم

در غزلی لطیف بکوری خود اشاره کرده و گفته است:

«بسکه نغز است و لطیف است بخوبی رخ ماهم‏ بسته‏ام دیده که آزرده نگردد به نگاهم‏ همه حیران من چشم سپیدند نظرها گرچه نادیده چنین شیفته چشم سیاهم‏ پر کاهی ز تنم بیش نمانده است و همانرا به که بر عشق بیفزایم و از خویش بکاهم»

باری این چند کلمه بعنوان تذکره و یاد آوری در حاشیهء مقالهء بدیع آقای پاریزی‏ نگاشته شد البته ایشان با آن حافظه توانا و ذهن قوی و وسعت افق فکری این موضوع را بحق شرح و بسط خواهند داد.

در خاتمه برسم فکاهت از اشاراتی که به ثقل سامعه این بنده نویسنده فرموده‏اند تشکر می‏کنم و از رأفت و شفقتی که ابراز داشته‏اند سپاسگزارم.

عزیزی مرا می‏گفت که خداوند نعمت سمع را در این آخر عمر از تو گرفته به تو چه‏ عطا کرده؟و مدلول آیهء شریفهء

«ما ننسخ من آیة او ننسهانأت بخیر منها او مثلها»

دربارهء تو چگونه است؟عرض کردم البته خداوند را بداده و نداده شکر می‏کنم ولی حسب حال‏ من بنده درست مفاد شعر معروف است که تغییر شکل داده و در مورد حقیر به اینصورت در آمده است:

خدا گر به«حکمت به بندد دری‏ بر آن در زند قف محکم‏تری!

والحمدللّه علی کل حال

علی اصغر حکمت

با نهایت تأسف قسمتی از مقاله استاد اجل علی اصغر حکمت مدظله بجا ماند و چاپ‏ نشد.بنا گزیر این قسمت با فاصله طبع می‏شود،از این اشتباه بی‏هایت شرمنده‏ است و معذرت می‏خواهد.مجلهء یغما

...هم‏چنین در عصر ما یکی از مفاخر مشرق زمین عالم را بنور جبین خود روشن ساخت‏ گرچه از نعمت باصره محروم بود ولی بزینت بصیر آراسته و آثار برجستهء او جاودانی‏ است.آن دانشمند دکتر طه حسین علامهء \* است که از بدو عمر با وجود نابینائی به‏ کسب علم و دانش کمر همت بسته از شرق بدیار غرب رهسپار شد.و او اولین عالم نابینای‏ شرقی است که از بزرگترین معاهد علمی غرب یعنی از دانشگاه پاریس بدرجهء رفیع دکتورا در ادب و فلسفه نائل آمد.تمام امتحانات ادوار دروس متوسطه و عالیه را بر همسر خود تقریر می‏کرد و او تحریر می‏نمود و ازینرو در تمام امتحانات موفق گردید.چون بکشور خود مصر باز آمد در دانشگاه قاهره به کرسی استادی ادب نشست.در حدود 1329 ش.وزارت‏ معارف دیار مصر باو محول گردید.وی وظیفهء علمی و ادبی خود را در هر مقام که بود بنحو کامل انجام داد و آثار علمی او مخلد و جاویدی است اولین اثر او بیاد دانشمندی که چون خود او نابینا بود بنام«ذکری ابی العلا»معروف است.

دیگری از کوران دانشمند هم عصر و زمان ما مردی است بیدار دل و هوشیار سر که‏ متأسفانه فضائل او مجهول مانده و قدر او را نشناخته‏اند.در سال 1314 ش که وزیر معارف‏ وقت بشهر اراک رفته بود طفلی نابینا باو پناه جسته با کمال اصرار و ابرام اجازه می‏خواست‏ که در امتحانات سال شش ابتدائی در ان شهر شرکت نماید.ادارهء معارف محل بعذر اینکه‏ در نظامنامه نوشته‏اند امتحانات باید مستور و مکتوم انجام گیرد التماس او را اجابت نکرد ولی او همچنان بسماجت و الحاح تقاضای خود را تکرار می‏کرد.وزیر معارف متأثر شده‏ دستور داد که امتحان کتبی او را در اطاقی جداگانه و فقط با یک نویسنده که جواب سئوالات‏ را اما می‏کرد و او می‏نگاشت انجام دهد.امتحان شفاهی که البته طبعا بلامانع بود.از این قرار رفتار کردند و آن طفل بلند همت موفق و کامیاب گشت وزیر او را تشویق نمود که‏ به طهران بیاید و دامن تحصیل را رها نکند.بعد از چندین سال بار دیگر همان وزیر با همان جوان مصادف شد که در کلاس درس«دکتورای ادبیات»داوطلب کسب علم و دانش‏ گردیده تاریخ قرآن مجید را مطالعه می‏کرد در این‏جا نیز کامیاب شده و رسالهء پیان نامهء خود را در بیان«اعلام قرآن»بکمال دقت و صحت نگاشت و عرضه داشت و بمقام دکتورا در ادبیات برگزیده شد.اکنون همان مرد هنرمند که باید بحق در صف استادان دانشگاه‏ قرار گیرد،بی‏فایده بر کرسی نمایندگی اراک نشسته است ولی وقت گرانبهای او همچنان‏ مصروف خدمت به علم و ادب می‏باشد و تربیت صدها جوان که در تأسیسات(گروه خزائلی) بکسب دانش مشغول‏اند مرهون فضائل او می‏باشند....